

بسمہ تعالیٰ

بہ ہمت جمعی از "طلاب علاقہ مند
بہ حوزہ اخلاق" برگزار می گردد:



مفہوم صداقت و کمال؛ بررسی رابطہ میان این دو



دکتر

رضا اکبری

عضویت علمہ دانشگاہ امام صادق (ع)

همراه با معرفی کتاب امکان دیگرگزینی
توسط: محمد صادق روحانی



زمان: شنبه ۱۴ اسفند ماه. ساعت ۱۶

مکان: قم. بلوار محمدامین (ص). کوچه ۱۳. پلاک ۲۹

عضو سامانہ پیامکے ما شویڈ ۱۰۰۰۲۵۳۲۹۴۲۷۷۰



www.Telegram.me/EthicHouse



خانه اخلاق بزوهان جوان

www.EthicsHouse.ir





ر ابتدا باید اشاره کنم هم واژه صداقت و هم کلمه کمال که برای این بحث انتخاب شده اند ترجمه هستند. من صداقت را برای ترجمه کلمه sincerity و کمال را هم در ترجمه ی تمیم استفاده می کنم. تمیم یک کلمه ی عبری است از ریشه تم که در تورات (تورات به معنای عام کلمه^۱) حدود ۹۱ بار استفاده شده. زمانی که به معادل گذاری هایی که در تورات شده توجه کنیم خواهیم دید معادل های مختلفی برای این کلمه استفاده شده به عنوان مثال تعبیرهای without spot (بدون نقص)، perfect و whole به معنای کامل برای این کلمه استفاده شده است. در لغت نامه های مشهور عبری (مانند گزنیوس) کلمه تمیم که از ریشه تم گرفته شده به معنای integrity و wholeness به معنای کامل بودن است. همچنین کلمه sincerity که در متون خودمان هم استفاده شده است ترجمه صداقت متداول شده و در متون قدیمی تر از آثار ارسطو بحث هایی مطرح شده و چون کلمه صدق در زبان عربی به معنای دوستی هم بوده به کرات از کلمه دوستی برای صداقت استفاده می کردند. عرض من این است که در یک قسمت از کتاب مقدس برای تمیم از کلمه sincerity استفاده شده است و در آن بخش بحث این است که خدای خودت را با صداقت و راستی بخوان (به تمیم و امه^۲) که در ترجمه های فارسی به خلوص ترجمه کرده اند در متون قدیم گاهی برای اشاره به sincerity از خلوص

هم استفاده می شده. "پس اکنون از یهوه بترسید و او را به خلوص و راستی عبادت نمایید و خدایانی را که پدران شما به آن طرف نهر و در مصر عبادت نمودند از خود دور کرده و یهوه را عبادت نمایید"^۳، این معادلی است که در ترجمه فارسی برای این آیه آورده شده است ولی اصل عبری اش به تمیم و امه^۲ است یعنی خلوص و راستی.

برای یافتن این ارتباط ابتدا به ریشه کلمه sincerity نگاه کردم که ریشه ای لاتینی دارد و از ریشه ی sin یا sem به معنای self گرفته شده است و از ریشه ی crescere به معنای grow است که در فارسی می توان به رشد یافتن یا رشد دادن به خود یا به خود بالندگی ترجمه کرد.

این زمینه ای شد تأمل کنم چه ارتباطی میان مفهوم تمیم (که من به کمال ترجمه کردم) و مفهوم sincerity که به صداقت تعبیر می شود وجود دارد. برای یافتن این ارتباط ابتدا به ریشه کلمه sincerity نگاه کردم که ریشه

^۱ منظور من از تورات کل old testament است، چون معنی اصلی تورات عبارت است از پنج سفر اول که تورات به معنای دستور العمل و آموزش محسوب می شود. منظور من از تورات هم نبییم است یعنی کتاب پیامبران و هم کتوبیم است و هم تورات.
^۲ کتاب یوشع باب ۲۴ آیات ۱۳ و ۱۴

ای لاتینی دارد و از ریشه ی sin یا sem به معنای self گرفته شده است و از ریشه ی crescere به معنای grow است که در فارسی می توان به رشد یافتن یا رشد دادن به خود یا به خود بالندگی ترجمه کرد. از طرف دیگر کلمه تمیم و معادل گذاری هایی که صورت گرفته باعث شد تأملی در این مطلب داشته باشم که چه ارتباطی میان مفهوم صداقت که معادل sincerity است و کمال که معادل تمیم است می تواند وجود داشته باشد. و همچنین عرض خواهم کرد کلمه ی صدق چه ارتباطی می تواند داشته باشد چون کلمه صدق کلمه ای است که در زبان عربی استفاده می کنیم و البته ریشه عبری هم دارد، بنابراین در پایان اشاره ای می کنم به کلمه صدق و این که چه ارتباطی این جا برقرار می شود.

به منظور رسیدن به این هدف لازم است کار تحلیلی انجام دهم. گزاره "آقای عباسی آدم صادقی است" را در نظر بگیرید، منظور از صادق بودن در این عبارت چیست؟ طبیعی است زمانی که مفهومی مطرح می شود افراد در مواجهه با این مفهوم غالباً دم دستی ترین مصادیق و اموری را که به ذهنشان خطور می کند بیان می کنند، شاید در جواب سؤال صادق بودن یعنی چه می گویند آدم صادقی است و دروغ نمی گوید. اما برای تحلیل فلسفی پرسش صداقت چیست باید ابعاد بیشتری را واکاوی کنیم. من فکر می کنم برای پاسخ به این سؤال باید ابعاد مختلفی را که برای انسان قابل تصور است در ذهنمان دسته بندی کنیم و سپس تأمل کنیم که آیا می توان مفهوم صادق بودن را در غالب آن ها بریزیم.

در یک دسته بندی می توان دو بعد فردی و اجتماعی انسان را از هم متمایز کرد و دسته بندی دیگر می تواند مربوط به مؤلفه هایی باشد که برای انسان به کار می بریم، که عبارتند از بعد معرفتی که مربوط به باور سازی است، بعد رفتاری که این رفتار می تواند حرکت اندام های بدن یا سخن گفتن یا حتی رفتار من می تواند یک جنبه ی باور سازی باشد به طور مثال کسی به من می گوید من انتظار نداشتم مطلبی که در مورد من گفته شده است را باور کنی و این کار تو صادقانه نبود یعنی حتی این که من چه باور یا چه سخنی را در مورد کسی پذیرم از سوی افراد متصف است به صادقانه بودن و صادقانه نبودن و در آخر بعد عاطفی. بنابراین با فرض این دو گانه می توان جمله آقای عباسی فرد صادقی است را به شش جمله تحلیل کرد و این سه گانه را یک بار در بعد فردی و یک بار در بعد اجتماعی مدنظر قرار داد. آقای صادقی فرد صادقی است به لحاظ باورهایی که از جنبه فردی دارد، آقای صادقی فرد صادقی است به اعتبار جنبه ی عاطفی هنگامی که به لحاظ فردی او را لحاظ می کنیم، آقای صادقی فرد صادقی است به اعتبار رفتارهایی که نسبت به خودش دارد یعنی جنبه ی فردی و وقتی که او را نسبت به خودش لحاظ می کنیم. همین سه گانه را نیز می توان از جنبه ی اجتماعی مدنظر قرار داد بدین شکل: آقای صادقی فرد صادقی است نسبت به عرصه ی

باورها در تعاملش با دیگران، نسبت به عواطف در عرصه ی تعامل با دیگران و نسبت به جنبه ی رفتار در تعامل با دیگران. بنابراین اگر این دو تقسیم بندی را در مورد ابعاد انسان به عنوان یک فرض و ابزار که به ما اجازه تحلیل دقیق تر را می دهد بپذیریم باید این جمله را به شش جمله تحلیل کنیم و در مورد هر کدام از این جملات جداگانه اظهار نظر نماییم.

به نظر می رسد برای اظهار نظر در مورد هر یک از این مؤلفه ها بایستی سه مفهوم را از هم متمایز کرد؛ مفهوم دانستن، مفهوم داوری کردن و مفهوم تلاش کردن. وقتی گفته می شود آقای عباسی نسبت به باورهای خودش صادقانه رفتار می کند ظاهراً او سه کار را انجام می دهد؛ در گام اول نسبت به باورهای خودش اطلاعات خوبی دارد، در گام بعد نسبت به باورهای خودش داوری خوبی دارد و منظور از داوری خوب این است که اگر در جایی کمبودی دارد ضعف خود را می پذیرد و در جایی که داشته ای دارد داشته ی خود را قبول می کند و در گام آخر تلاش می کند داشته هایش را تقویت کند و نداشته ها را به دست آورد و اگر اشتباهاتی در باورهایش هست آن را اصلاح کند. در مورد تلاش کردن می توانید تلاش در عرصه های مختلف را دسته بندی کنید بدین شکل: تلاش برای اصلاح باورها، تلاش برای تقویت باورها، تلاش برای تقویت ابزارهای باور سازی، تلاش برای شناخت بهتر باورها. بنابراین می توان اقسام مختلف تلاش را دسته بندی کرد و ادعا کنیم فردی که تعامل صادقانه با باورهای خودش دارد این کارها را انجام می دهد. اگر فردی باورهای خود را به خوبی نشناسد به او گفته می شود نسبت به باورهای صادقانه تعامل نداری، از طرف دیگر اگر کسی نسبت به داشته های خودش اغراق کند این فرد را هم در مورد عرصه ی باورهایش صادق نمی دانید، یا اگر تلاش مناسبی به خرج ندهد تا محدودیت هایش را کاهش دهد احتمالاً به او خواهید گفت با باورهای صادقانه تعامل نکردی. بنابراین این جمله که آقای عباسی به لحاظ فردی نسبت به باورهای خودش فرد صادقی است یعنی در سه عرصه ی دانستن، داوری کردن و تلاش کردن خوب عمل می کند و این خوب عمل کردن یعنی در عرصه ی باورهایش خود را کامل تر می کند و باورهای غلط خود را اصلاح می کند، شناخت بهتری از خود پیدا می کند و در سطح بالاتری از چیزی که قرار داشته قرار می گیرد و گویی خود را بالنده تر می کند. لذا اگر کسی به لحاظ باورهایش فرد صادقی باشد بعضی رذیلت ها در او دیده نمی شود به عنوان مثال احتمالاً در چنین شخصی تکبر معرفتی یا خود کم پنداری معرفتی نمی بینید به تعبیری خود ارزیابی درستی نسبت به باورهایش دارد. چنین شخصی احتمالاً تنبلی معرفتی ندارد چون تلاش می کند باورهای مناسب به دست بیاورد و نقایصش را اصلاح کند و به احتمال زیاد کسی که در عرصه ی باورها با خود صادقانه تعامل دارد عجله معرفتی هم ندارد لذا در او توجه معرفتی مشاهده می شود. بنابراین وقتی در مورد صداقت در عرصه ی باورها به لحاظ جنبه ی فردی صحبت می کنیم کسی

متصف به صداقت می شود که در مسیر کمال باشد و به اعتبار این کمال فضیلت هایی در او شکل می گیرد و رذیلت هایی را از خود دور می کند (این تعبیر را به تسامح از من بپذیرید به دلیل این که من در آخر بحث صحبتی می کنم در مورد این که رابطه *sincerity* و کمال را چگونه تحلیل کنیم).

در بعد عاطفی نیز این سه گانه (دانستن، داوری کردن و تلاش کردن) شکل می گیرد. به لحاظ دانستن فردی که صادقانه در عرصه ی عاطفی خود عمل می کند چیزهایی را می داند و اموری را باید بداند، باید بداند مربوط به عرصه ی تلاش کردن است کسی که نداند نمی تواند این تلاش را داشته باشد و کسی هم که بداند و داوری صادقانه نداشته باشد نمی تواند آن ها را به دست بیاورد بنابراین گویا این سه گانه را بایستی با هم داشته باشیم. زمانی فرد در بعد عواطف صادقانه عمل می کند که عواطفش را خوب بشناسد به طور مثال کودکی را در نظر بگیرید اگر والدین این کودک او را به مطب پزشک ببرند او عواطف منفی نسبت به آن ها پیدا می کند یعنی سازوکار شکل گیری عواطفش با توجه به محدودیت های شناختی اش ساختار نامناسب است، ممکن است در عرصه هایی برای او مناسب باشد اما در این عرصه نامناسب است لذا والدین توجهی به ناراحتی کودک نمی کنند حتی اگر ساختار معرفتی این کودک خوب شکل نگیرد ممکن است در بزرگسالی هم این جنبه عاطفی منفی در ذهن او باشد. بنابراین گام اول شناخت عواطف و تمایز آن ها از یکدیگر است به طور مثال تمایز غبطه از حسد را در نظر بگیرید که علمای اخلاق بر ملاک تمایز آن ها تأکید داشتند. در عواطف هم چنین است این که بتوانم عواطف خودم را تشخیص دهم که در چه موقعیتی هستم از اهمیت زیادی برخوردار است چرا که به تبع آن تلاش های بعدی انجام می گیرد.

از طرفی به نظر می رسد من نیاز دارم ساختار شکل گیری یک عاطفه را در خود بدانم یعنی نسبت به پروسه ای که منجر می شود عاطفه ای در من شکل بگیرد اطلاعاتی داشته باشم. در گام بعد نسبت به داشته ها و نداشته های عاطفی خود داوری مناسب داشته باشم و اگر چیزی را ندارم بپذیرم و اگر چیزی را دارم کوچک نپندارم و سپس تلاش کنم در مسیر به دست آوردن عواطف مثبت حرکت و عواطف منفی را از خود دور کنم. وقتی جنبه ی اجتماعی را عرض کنم متوجه خواهید شد جنبه ی فردی و جنبه ی اجتماعی با هم یک شبکه تشکیل می دهند به طور مثال برخی از سخن دیگران سریع رنجیده می شوند اما فرد باید از بالا به خودش توجهی داشته باشد و تأمل کند چرا در چنین موقعیت هایی عواطفش زود برانگیخته می شود یا در روندهای شکل گیری عواطفش توجه کند. بنابراین باید داوری مناسبی نسبت به عواطف وجود داشته باشد و در گام بعد تلاش مناسبی انجام گیرد، تلاش کنم اگر در روند شکل گیری عواطف مشکلی وجود دارد اصلاح کنم، اعمالی که باعث می شود روند تحقق عواطف در من مناسب باشد انجام دهم و از کارهایی که باعث می شود روند شکل گیری عواطف منفی در من حاصل شود پرهیز کنم. لذا

گاهی در بعضی موقعیت ها نباید قرار گرفت چرا که این موقعیت می تواند در فرد عاطفه ی منفی ایجاد کند و به تبع آن آثاری به وجود آید و از سوی دیگر موقعیت هایی به شخص کمک می کند. بنابراین همیشه بایستی توجه به خود وجود داشته باشد و تلاش شود اموری که باعث تقویت داشته می شود را به دست آورد و آن اموری که باعث کسب نداشته ها می شود را تقویت کرد و اگر اموری وجود دارد که باید از آن ها پرهیز داشت فرد باید روندهای پرهیز از آن ها را در خود بیابد. بنابراین تلفیقی از تلاش کردن، داوری کردن و دانستن باید در فرد رخ دهد تا بتواند حداقل از منظر خویش رضایت قلبی نسبت به تعامل با

عواطف خود داشته باشد. مثال هایی را در

عرف می توان یافت که نشان می دهد چنین

وضعیتی وجود دارد به طور مثال گاهی در

تعامل با دیگران از این تعبیر استفاده می شود

بنابراین تلفیقی از تلاش کردن، داوری کردن و دانستن باید در فرد رخ دهد تا بتواند حداقل از منظر خویش رضایت قلبی نسبت به تعامل با عواطف خود داشته باشد.

که کلاحت را قاضی کن و ممکن است زمانی که فرد به خود مراجعه کند متوجه می شود در آن موقعیت خاص ناگهان هجمه ای از عواطف منفی هجوم آورده و او را در موقعیتی قرار داده و داوری نادرستی نسبت به خود یا نسبت به دیگران داشته است.

همین تلفیق دانستن، داوری کردن و تلاش کردن در مرحله ی صداقت در عمل نیز وجود دارد. هنگامی که می گویم فردی به لحاظ جنبه ی فردی در عرصه ی عمل صادقانه تعامل دارد نیز سه گانه دانستن، داوری کردن و تلاش کردن وجود دارد. به عبارت دیگر در این حیطه هم فرد باید داشته ها و نداشته های رفتاری خود را بداند، نسبت به آن ها داوری مناسب داشته باشد، داشته های خود را و نداشته های خود را بپذیرد، در نظر داشته باشد داشته هایش به لحاظ اخلاقی خوب یا بد است و بعد تلاش کند داشته هایش را تقویت کند و نداشته هایش را کامل کند و بدی های خود را نیز از خود دور کند. در این جا نیز مشاهده می کنید شبکه ای از فضایل شکل می گیرد و باید از شبکه ای از رذایل دوری کرد.

برای جمع بندی جنبه فردی به طور خلاصه می توان گفت هنگامی تعامل صادقانه با خود دارم که باورها، عواطف و رفتارهای^۳ خودم را از سه قالب دانستن، داوری کردن و تلاش کردن عبور دهم و هدف این باشد که در مسیر کامل شدن قدم بردارم. بنابراین زمانی که در مورد صداقت فردی صحبت می کنیم گویی در مورد بالندگی فردی یا رشد

^۳ این تقسیم بندی بنده است و ممکن است در روان شناسی تقسیم بندی های دیگری وجود داشته باشد ولی این تقسیم بندی است که برای ما قابل فهم است و به لحاظ پدیدار شناسی هم این را در خود حس می کنید که دانسته ها، عواطف و رفتارهایی داریم.

فردی سخن می گوئیم انگار در مورد انسانی صحبت می کنیم که در مسیر حرکت می کند و هدف خود را قله های دور دست قرار داده و احساسش این است در قله های دور دست لذتی نهفته است یا سعادتتی نهفته است که هرچه قدر در این مسیر حرکت کند خود را به نقطه ی نهایی نزدیک تر می کند. بنابراین این جا به مفهوم استکمال و نه کمال نزدیک می شویم.

نگاهی به بعد اجتماعی داشته باشیم. وقتی گفته می شود در بعد اجتماعی در تعامل با دیگران صادقانه عمل می کنم می توان این صادقانه عمل کردن را نیز در سه غالب صادقانه عمل کردن نسبت به باورهای دیگران، صادقانه عمل کردن نسبت به عواطف دیگران و صادقانه عمل کردن نسبت به رفتار دیگران تحلیل کرد. اما در این جا دو گانه ای داریم و دو طرفه است؛ صادقانه عمل کردن خودم نسبت به آن ها و صادقانه واکنش نشان دادن نسبت به چیزی که باورشان را بیان می کنند یا عمل می کنند و یا جنبه های عاطفی که در آن ها شکل می گیرد. به عبارت دیگر در جنبه ی اجتماعی رابطه ای دو سویه وجود دارد آن چه که من نسبت به آن ها انجام می دهم یا آن چه که آن ها انجام دادند و من نسبت به آن رفتار عکس العمل نشان می دهم. مسأله دانستن، داوری کردن و تلاش کردن را این جا نیز مشاهده می کنیم. بنده یک مورد را توضیح می دهم. زمانی من به لحاظ بعد معرفتی با دیگران تعامل صادقانه دارم که ابعاد معرفتی را نسبت به جامعه به خوبی بشناسم، داوری صادقانه داشته باشم و تلاش برای کامل کردن داشته ها و نداشته ها. وقتی صادقانه با دیگران برخورد می کنم باید نسبت به باورهای آن ها داوری مناسبی داشته باشم به طور مثال اگر اطلاعات خوبی دارم اطلاعات آن ها را کم نشان ندهم. با توجه به مفاهیم قرآنی سه اصطلاح درست کرده ام که عبارتند از استخفاف معرفتی به این معنی که داشته های معرفتی آن ها را خفیف کنم، دیگری استضعاف معرفتی به این معنا که آن ها را ضعیف نگه دارم، استخفاف زمانی است که طرف مقابل داشته ای دارد من آن را کوچک تر می کنم ولی استضعاف به این معنی است که هنوز به آن داشته نرسیده و من کاری می کنم که به آن نرسد یعنی آن را ضعیف نگه دارم، و از طرفی استکبار معرفتی یعنی خودم را نسبت به آن ها بالاتر نشان دهم. در این رفتارها من نسبت به باورهای دیگران تعامل صادقانه ندارم. همان طور که عرض کردم جنبه های دانستن، عاطفه و رفتار به گونه شبکه وار به هم مرتبطند. اگر من نسبت به دانسته های دیگران عواطف مناسب نشان دهم تعامل صادقانه داشته ام اما اگر عواطفم نسبت به دانسته های دیگران نادرست باشد من تعامل صادقانه نداشتم لذا اگر نسبت به دانسته های شخصی حسادت معرفتی داشته باشم من در موقعیت صادقانه ای با او قرار نگرفته ام. زمانی من تعامل صادقانه دارم که داشته های خودم را در اختیار دیگران قرار دهم لذا باید سخاوت معرفتی داشته باشم از طرف دیگر نباید بخل معرفتی داشته باشم و اگر داشته ای دارم باید در اختیار دیگران قرار دهم. من فکر می کنم در مورد تعبیر زکات علم تفسیر سطح نازلی از این

روایت مطرح شده است. روایت "زکاة العلم نشره" تعبیر می شود زکات علم نشر آن است و تفسیر می شود علم داشته ای است که دارید و مانند هر داشته ی دیگری باید زکات آن را بدهید. این نازل ترین فهمی است که می توان از این

روایت ارائه کرد کما این که خود این بحث از کلمه زکات هم فهم نازلی دارد. کلمه زکات از ریشه زکی از ریشه پاک شدن و پاک کردن است وقتی گفته می شود زکاة العلم نشره یعنی اگر می خواهی علمت پاک شود پخشش کن یعنی وقتی این علم را در اختیار دیگران قرار می دهی در جامعه علمی

بنابراین اگر بخواهید به لحاظ رفتاری تعامل صادقانه داشته باشید راست گفتن یا دروغ نگفتن کفایت نمی کند بلکه بایستی به طور دائم خود را رصد کنید و رفتارهای خود را بشناسید، داوری های خود را اصلاح کنید، تلاش کنید و تلاشتان را مضاعف کنید. در این جا هم با نوعی استکمال و طلب کمال مواجه هستیم

مورد چکش خواری قرار می گیرد، عده ای آن را نقد می کنند یا اصلاح می کنند و بازخورد این نظرات باعث می شود شخص نگرشش را اصلاح کند و امید به این که ایده ای که ابتدا مطرح کردید در آینده ایده ی کامل تر و خالص تر باشد وجود دارد. کما این که در مورد ثروت هم همین طور است بده بستان اقتصادی در نهایت منجر به پاکیزه شدن ثروت در سطح جامعه می شود. بنابراین اگر بخواهم با دیگران صادقانه تعامل کنم نباید بخل معرفتی داشته باشم. از طرف دیگر اگر دیدم افراد دیگری از من بالاتر هستند تعامل صادقانه به این معناست که به آن ها اعتماد معرفتی داشته باشم و epistemic trust شکل می گیرد. در جایی که احساس می کنم داشته های من بیشتر است برای خودم حجیت معرفتی قائل باشم و epistemic authority شکل می گیرد. بنابراین شبکه ای از فضایل و رذایل شکل می گیرد که اگر بخواهید در تعامل با باورهای دیگران صادقانه رفتار کنید باید توجه کنید این فضایل در شما حاصل شود و این رذایل را نداشته باشید.

در عرصه ی عواطف نیز چنین است. در عرصه عواطف هم می گوئیم فردی به لحاظ عاطفی در تعامل با دیگران صادق است که عواطف دیگران را می شناسد آن ها را به درستی مورد داوری قرار می دهد و تلاش می کند بهترین عمل را در عرصه ی عواطف انجام دهد، داشته های خود را افزایش دهد، نداشته های خود را به دست آورد و از امور نادرست دوری کند یا خود را از آن ها پاک کند. بنابراین می توان چهارگانه ای در تلاش درست کرد: به دست آوردن آن چه ندارم، تقویت آن چه دارم، دوری از آن چه ندارم، رها کردن آن چه دارم. این چهارگانه در بحث داشته ها و نداشته ها شکل می گیرد. همین را در عرصه ی رفتار ببرید در عرصه ی رفتار نیز تلاش می کنید شناخت مناسب، داوری مناسب و تلاش مناسب داشته باشید. بنابراین اگر بخواهید به لحاظ رفتاری تعامل صادقانه داشته باشید

راست گفتن یا دروغ نگفتن کفایت نمی کند بلکه بایستی به طور دائم خود را رصد کنید و رفتارهای خود را بشناسید، داوری های خود را اصلاح کنید، تلاش کنید و تلاشتان را مضاعف کنید. در این جا هم با نوعی استکمال و طلب کمال مواجه هستیم. فرد کمالی را در ذهن خود ترسیم می کند و تلاش می کند به آن کمال دسترسی پیدا کند و در مسیر رسیدن به کمال مورد نظر حرکت می کند.

اگر این گونه باشد می توانیم چند مفهوم ارائه کنیم، نخست این که می توان گفت فرد دارای صداقت فردی و صداقت اجتماعی است. اما به شکل دیگری هم می توان سخن گفت می توان از صداقت فرد و صداقت جامعه صحبت کنیم به این معنی که جامعه را هم می توان متصف به صداقت کرد. گویا این مجوز را داریم که صداقت را از یک وصف فردی به وصفی برای اجتماع تبدیل کنیم. این توصیف در متون مقدس هم وجود دارد به طور مثال در قرآن اجتماع به وسط بودن متصف شده است و در تورات قوم متصف شده اند به این که راه خود را گم کرده اند. بنابراین مشاهده می کنید گاهی مخاطب پیامبر یا مصلح اجتماعی فرد نیست بلکه جامعه است، گویی می توان جامعه را مورد خطاب قرار داد و جامعه را متصف به وصفی کرد. به نظر می رسد فارغ از این که جامعه را کل اعتباری یا کل حقیقی در نظر گرفت می توان صفاتی را به جوامع نسبت داد. بنابراین مفهومی شکل می گیرد و می توان sincerity را از وصفی که برای افراد به کار می رود برای جامعه نیز استفاده کنیم. با این تبیین وصف صادق بودن برای فرد یا جامعه ای است که تلاش می کند خود را به لحاظ باورسازی و جنبه های عاطفی و رفتاری از منظر *judging, knowing* و *trying* کامل کند. بنابراین مفهوم صداقت را با استکمال پیوند دادیم به این معنا که فرد صادق فردی است که تلاش می کند خود را کامل کند اما برای کامل کردن خود نیازمند این است که داوری مناسب داشته باشد و پیش از داوری نیاز به دانسته های مناسب دارد.

آیا می توان گفت صداقت باعث کمال می شود یا کمال است که صداقت را سبب می شود؟ یا این دو رابطه ای دو سویه دارند؟ من برای پاسخ به این پرسش از استعاره استفاده می کنم. همه با مفاهیم ماده و انرژی آشنایی داریم و در مورد این دو مفهوم گاهی می گوئیم ماده همان انرژی است و گاهی گفته می شود انرژی همان ماده است اما گاهی هم گفته می شود ماده باعث ایجاد انرژی می شود یا بالعکس، گاهی می گوئیم ماده همان انرژی است و گاهی گفته می شود ماده به انرژی تبدیل می شود. زمانی که می گوئیم ماده همان انرژی است گویی براین باوریم که این دو یک حقیقت هستند و وقتی می گوئیم ماده به انرژی تبدیل می شود و انرژی به ماده تبدیل می شود منظور این است که این ها دو چیزند. این استعاره را بیان کردم که بگویم گاهی حقیقتی در عالم واقع داریم که از این حقیقت به اعتبارهای مختلف مفاهیم متفاوت برداشت می کنیم. زمانی که می گوئیم ماده همان انرژی است و انرژی همان ماده است نظرم

اولاً و بالذات ناظر به عالم واقع است و منظور این است که در عالم واقع یک چیز وجود دارد اما وقتی از تبدیل این دو به هم سخن می‌گوییم در مورد دو نوع مفهوم سازی که از این واقعیت در عالم خارج گرفتیم صحبت می‌کنیم و امور مختلفی باعث مفهوم سازی می‌شود، فیزیکدان کاغذ و میز را توده‌های الکترون می‌داند. ما با ابعاد معرفتی مختلفمان مفهوم سازی می‌کنیم. بنابراین گاهی به نظر می‌رسد ساختار ذهن از یک حقیقت واحد مفاهیم متفاوت انتزاع می‌کند. با این مطلب آشنا هستید فلاسفه مسلمان در مورد صفات الهی نیز چنین نگرشی دارند و معتقدند خداوند در عین حال که حقیقتی واحد است صفات متعدد دارد و این صفات متعدد از یک منظر متعددند اما از منظر دیگر یک حقیقت واحدند. با توجه به این مدل استعاره‌ای به نظر می‌رسد رابطه صداقت و کمال هم بدین شکل است به عبارت دیگر این‌ها یک حقیقت واحد هستند اما این حقیقت واحد به دو شکل مفهوم سازی شده است. کلمه **sincerity** به معنای رشد دادن خود است گویا کلمه **sincerity** به همان حقیقت خارجی اشاره می‌کند از منظر تلاشی که می‌کنیم و به آن استکمال گفته می‌شود بدین معنی که من طلب کمال می‌کنم. اما واژه کمال که معادل آن در کتاب مقدس تمیم است و برای تمیم در کتاب مقدس **sincerity** آمده اشاره به آن چیزی دارد که من قرار است به آن برسم، تمیم صفت مشابه است به معنای کامل، من قرار است از مسیر استکمال کامل شود. بنابراین یک نگاه به حقیقت از منظر آن چه هست است و نگاه دیگر از منظر چیزی است که در حال صیوروت است. کلمه **sincerity** به اعتبار واژه (to grow oneself) ظاهراً به جنبه صیوروت و استکمال اشاره می‌کند و کلمه تمیم به همان حقیقت واحد به اعتبار آن چه که به آن رسیدیم اشاره دارد.

از منظر فلسفه اسلامی به راحتی می‌توان از این مدل استعاره سخن گفت. مفهومی به نام معقول ثانی فلسفی وجود دارد از این مفهوم جایی استفاده می‌شود که مابۀ ازایی در عالم خارج نباشد اما حقیقتی در عالم واقع هست که

به نظر می‌رسد رابطه صداقت و کمال هم بدین شکل است به عبارت دیگر این‌ها یک حقیقت واحد هستند اما این حقیقت واحد به دو شکل مفهوم سازی شده است. کلمه sincerity به معنای رشد دادن خود است گویا کلمه sincerity به همان حقیقت خارجی اشاره می‌کند از منظر تلاشی که می‌کنیم و به آن استکمال گفته می‌شود

به دلیل فراوانی اجازه انتزاع مفاهیم مختلف را

می‌دهد به طور مثال به یک شیء از منظرهای مختلف می‌توان ممکن، کثیر یا مفاهیم دیگر نسبت داده شود. البته مبحث ما تفاوتی با معقول ثانی فلسفی دارد. به نظر می‌رسد به دلیل پیچیدگی مفاهیم **abstract** و غیر محسوس هر کس از یک منظر واقعیتی را مشاهده می‌کنند و از منظری که خود با آن آشنا تر است لفظ وضع می‌کند. نکته‌ای که بنده می‌گوییم به بحث اعتباریات علامه طباطبایی نزدیک تر است. یک خودکار را همه ممکن الوجود می‌دانند

ولی در عرصه ای که صحبت می کنم ممکن است از یک منظر به این حقیقت بنگرید و مفهوم سازی کنید که فرد دیگری از آن منظر نگاه نکرده بنابراین یک فرد از منظر حرکت و استکمال نگاه کند و برایش صیوریت موضوعیت پیدا کند و کلمه *sincerity* را به کار می برد و فرد دیگری از منظر کمالی که انسان به آن رسیده می نگرد که در آن لحظه امر ثابتی است و مفهوم کمال را استفاده می کند. من این شکل استعاره را *mental metaphor* یا استعاره های ذهنی می نامم البته مفهوم جدیدی نیست و پیش از این نیز در مورد این مفهوم سخن گفته شده است. برای تبیین بیشتر این دو عبارت را در نظر بگیرید: "در این نظریه این گزاره محوری است"، "در این تئوری این گزاره اساسی است" دو واژه محوری و اساسی در این دو عبارت به کار رفته است ولی این دو واژه دو شکل تعبیر برای نشان دادن اهمیت مفهوم است. بار دیگر از منظر *mental metaphor* بنگریم وقتی می گوئید این مطلب اساسی است در ذهن شما استعاره ساختمان شکل گرفته است، در ساختمان بن و اساس آن اهمیت دارد ولی زمانی که می گوئید این مطلب محوری است استعاره دایره در ذهنتان است، دایره محوری دارد و همه چیز به گرد آن می چرخد. چنین مفهوم سازی هایی که در ذهن ما شکل گرفته است به قدری استفاده شده است که به آن *mental metaphor* که در ذهن اولیه بوده توجه نمی شود و از اساسی و محوری یک مفهوم دریافت می کنیم.

عرض من این است که در مفاهیم *abstract* و مفاهیمی که جنبه ی حسی آن ها کم است افراد با توجه به جایگاه های مختلف *mental metaphor*های مختلف دارند و این باعث می شود یک حقیقت از جنبه های مختلف نام گذاری های متفاوت داشته باشد. واژه صداقت و معادل گذاری های آن در زبان انگلیسی را در نظر بگیرید *friendship* و *honesty*، هر کس به گونه ای برای صداقت معادل گذاری کرده است و تفاوت آن ها خیلی روشن نیست. این معادل گذاری های متفاوت به دلیل *mental metaphor*هایی است که در ذهن برای مواجهه با یک حقیقت به کار می رود.

نکات پایانی بحث:

- مفاهیم صداقت و کمال مشکک هستند و مفاهیمی هستند که نسبت به زمینه حساسند. به طور مثال زمانی که شما در مورد صداقت یک کودک و صداقت یک شخص بالغ سخن می گوئید نرم های مورد نظر متفاوت هستند و صداقت در مورد هر یک اقتضائاتی دارد. همچنین این مفاهیم نسبت به زمینه حساس هستند افراد ممکن است در زمینه های مختلف قرار گیرند از جمله زمینه کار اجتماعی یا زمینه علمی قرار بگیرند اگر یک پزشک به بیمار حقیقی را بگوید ممکن است حالت روحی بیمار به روند بیماری لطمه وارد کند داشتن

صداقت در چنین موقعیتی مفهومی متفاوت خواهد بود. بنابراین مفهوم صداقت و کمال مفهومی مشکک است و منظور از واژه perfectness که در این بحث مطرح می شود خدا نیست، بالاترین مرتبه مرتبه ی الهی است ولی نسبت به مرتبه ای که من در آن قرار دارم رتبه ای از کمال را داشته باشم.

- بحثی که من داشتم در مورد معرفت شناسی اخلاقی یا در مورد روان شناسی اخلاقی نیست بلکه کار من semantical است و در مورد معنای صداقت صحبت می کنم. بنابراین در مورد بحث من کسی نمی تواند پرسد چگونه صادقانه عمل کنم یا کمال را چگونه تشخیص دهم، این پرسش ها مربوط به بحث های epistemic است. این که من چگونه به لحاظ معرفتی به کمال دسترسی پیدا می کنم یا به لحاظ جنبه های روانی چه کارهایی را باید انجام دهم تا به کمال برسم در این بحث سخنی از این مسائل نداشته ام. لذا نگرش من در این جا معنانشناسانه است.

کلید واژگان: صداقت، کمال، تمیم، استکمال، رفتار، باور، عواطف، استعاره ذهنی